


تأله قرآنی

- در «بیان الفرقان» -



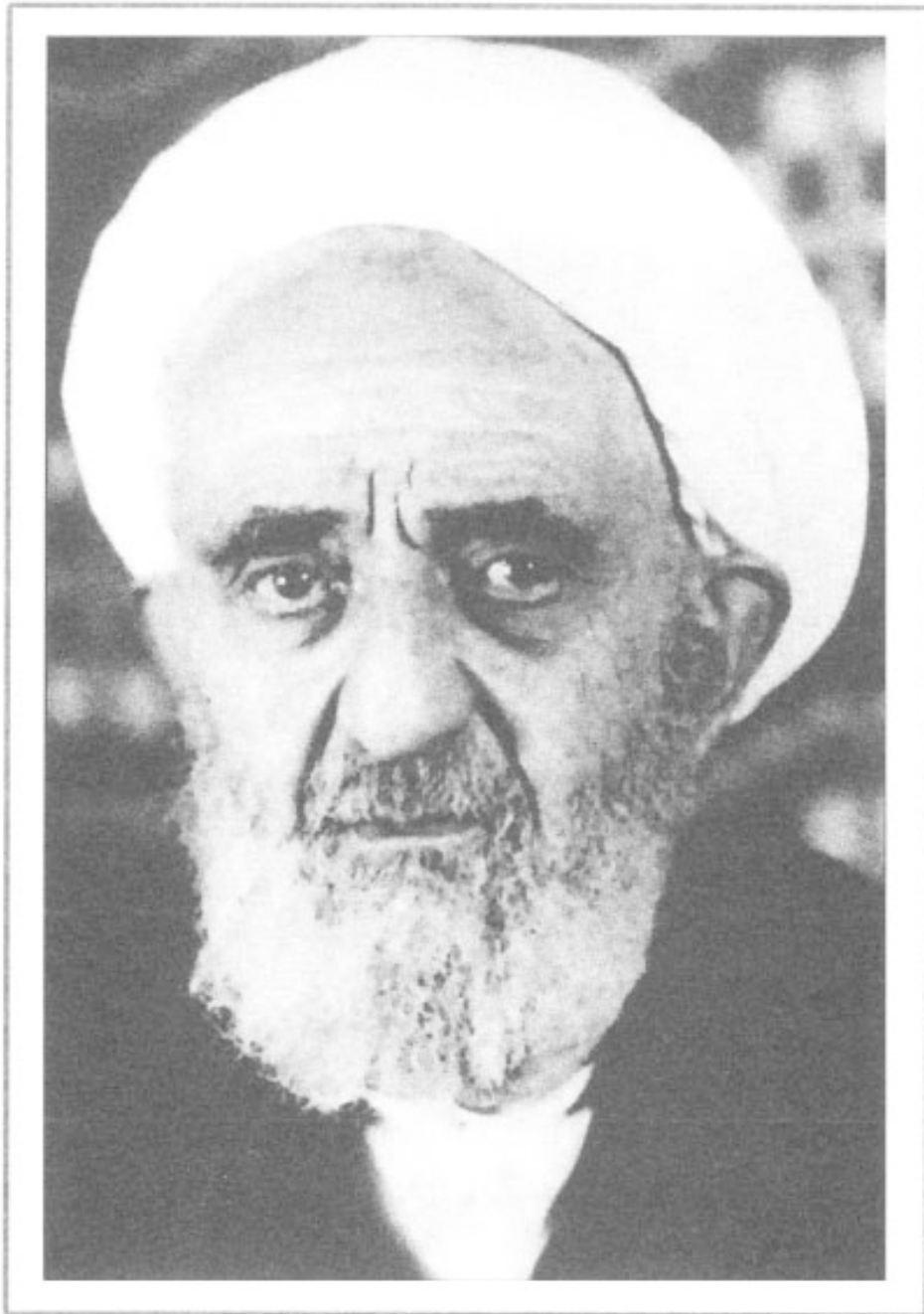
آیت الله علامه  
شیخ مجتبی قزوینی خراسانی



# بیان الفرقان

- ◀ توحید القرآن
- ◀ نبوه القرآن
- ◀ معاد القرآن
- ◀ میزان القرآن
- ◀ غیبت و رجعت

با مقدمه ای از:  
استاد محمد رضا حکیمی



آیت‌الله علامه شیخ مجتبی قزوینی خراسانی

# تأله قرآنی در «بیان الفرقان»

علّامه محمد رضا حکیمی

۱. انسان، در این جهان، همواره در حال حرکت به سوی ابدیت است. ابدیت برای انسان دو گونه است: ابدیتی آرامش بخش (روح و ریحان...)، و ابدیتی دردناک (عذاب الیم). و طبیعی است که انسان خردمند، در طلب ابدیت آرامش بخش باشد، و در این راه بکوشد «و أن لیس للإنسان إلّا ما سعی»؛ هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

۲. اکنون باید دید، آیا خداوند حکیم و رحمان و رحیم، که انسان را به این جهان فرستاده و به سوی ابدیت روانه اش ساخته است، برای رسیدن به «ابدیت آرامش بخش» راهی به او نشان داده است یا نه؟ از حکمت و رحمت بسی بدور است که خداوند متعال راهی به انسان نشان نداده باشد، و او را هدایت نکرده باشد.

خداوند با فرستادن پیامبران و کتاب های آسمانی راه را به انسان نشان داده است «إنا هدیناه السبیل...». و پس از نزول قرآن کریم، تنها کتابی که بطور قطع، آسمانی است و در زمان آورنده خود (پیامبر اکرم) تثبیت شده است، قرآن کریم است. پس اکنون راهنمای حرکت انسان به سوی ابدیت آرامش بخش و همارگی الهی، قرآن کریم است.

۳. حرکت تکاملی انسان، که همان حرکت به سوی ابدیت آرامش بخش است، دو عامل اصلی دارد: ایمان صحیح، و عمل صالح. قرآن همواره کسانی را اهل نجات دانسته و به ابدیت آرامش بخش نوید داده است که دارای ایمان و عمل صالح باشند «الذین آمنوا و عملوا الصالحات». و به ایمان و عمل صالح، جز از راه شناخت درست (و علم صحیح) و معلّم الهی نمی توان رسید.

بنابراین، انسان فرزانه باید نخست بکوشد، تا راه رسیدن به شناخت درست و معرفت صحیح را پیدا کند؛ و سپس نگذارد این راه که در واقع، راه آخرت و ابدیت است با هیچ راه دیگری درهم آمیزد، و اصالت خود را از دست بدهد، و رسالت خویش را فدا کند. در حقیقت دو چیز مایه اصلی و اساسی تکامل و صیورورت (شدن تکاملی) انسان است: معرفت و قرب. انسان از راه «تأمل»، به معرفت می رسد؛ و از راه عبادت و اطاعت - که پس از معرفت حاصل می شود - به قرب «أولئک المقربون».

۴. در تاریخ بشر افراد دیگری - غیر از پیامبران(ع) - نیز پیدا شده اند، که برای رسیدن انسان به «معرفت» و «قرب»، پیشنهادهایی کرده و تعلیماتی داده اند. آنچه از سخنان این گونه افراد و متفکران در دست است، در وجه کلی، زیر دو عنوان مطرح می گردد: فلسفه، و عرفان. فلسفه راهی است که - بنابر اصطلاح و ادعا - به کمک عقل پیموده می شود، و عرفان به کمک ریاضت و کشف.

و این دو راه - چنان که واضح است - بشری و زمینی است، و حاصل تلاش عقول جزئی بشر و ریاضات ناقص است؛ و کسی را به سر منزل مقصود (تأله عام) نمی رساند. واقعیت تاریخی، و کتابهای سراسر اختلاف فلسفی و عرفانی، و شعبه شعبه شدن فلسفه ها و عرفان ها، در طول عصرها و نسل ها، شاهد این سخن است.

۵. بشر، تنها با استعداد خویش، و بدون کمک «وحی الهی»، به بیش از «علم قلیل» نمی رسد «و ما أوتیتم من العلم إلا قلیلاً». و علم قلیل، مستلزم «جهل کثیر» است. و چنین علمی در معارف الهی، چه به صورت فلسفه ها بیان شده باشد یا عرفان ها، برآورنده نیاز

انسان نیست، زیرا چنین علمی، «حکمت» (علم استوار و قطعی و بدون خدشه و اختلاف) نیست؛ در صورتی که انسان، در حرکت تألهی و تکاملی خویش نیازمند به «حکمت» است.

۶. عالم به «حکمت» تنها خداوند است، زیرا اوست که به حقیقت‌ها و نفس‌الأمرها علم دارد، و حقایق اشیا بر ذات مقدس او مکشوف است. پس حکمت باید از جانب خداوند به بشر عطا شود. و خداوند منان متعال، دریغ نفرموده، و از لطف عمیم و رحمت واسعہ، این حکمت را - بصورت کامل و جامع و نهائی - به وسیله وحی قرآنی و رسالت محمدی «ص»، برای بشر فرستاده و خود فرموده است: «واذکروا نعمة الله علیکم، و أنزلنا علیکم من الكتاب والحکمة» (بقره، ۲/۲۳۱)؛ هیچگاه فراموش نکنید نعمت خدا را، یعنی کتاب و حکمتی را که برای شما فرستادیم.

۷. و بر بشریت بود، که پس از نزول قرآن کریم (کتاب حکمت حقه)، حکمت را از کتاب خدا و کارشناسان این کتاب (پیامبر اکرم «ص» و اوصیاء او) طلب کند، و - چنان که پیامبر خود تأکید کرده بود - از آنان فرا گیرد، و حقایق گران‌بهای حکمت ربانی و وحی آسمانی را، از هر گونه التقاط و درهم آمیزی و تفسیر به رأی مصون دارد، و غیر حکمت را به جای «حکمت» نگذارد، و فلسفه‌های بشری را مرجع «علم» و «معرفت» نداند...

۸. فلسفه‌هایی که شیخ‌الرئیس ابن‌سینا می‌گوید: «ما را به هیچ حقیقتی نمی‌رساند» (تعلیقات)، خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید: «مخلوط با اوهام است و سراسر اختلاف...» (مقدمه شرح اشارات)، و میرفندرسکی می‌گوید: «خطاب‌دار است» (رساله صناعیه).

۹. در تمدن اسلامی (و در خارج از حوزه اوصیاء «ع»)، ساختار دهی به ذهنیت اُمت، و تبیین و تدوین معارف قرآنی، بصورتی که پیامبر اکرم «ص» طرح ریزی کرده بود (یعنی به «وجه قرآنی» و غیر التقاطی) تحقق نیافت. و حذف اهل بیت «ع»، بوسیله قدرت‌ها و سیاست‌های

زمان، از مقام خویش (تربیت اُمّت، در ابعاد مختلف معرفت و تربیت و حکومت و عدالت...)، باعث دست نیافتن اُمّت به «علم قرآن» شد. و این فاجعه بزرگ... در فرهنگ و معارف و تربیت و حکومت و عدالت - در اسلام و در بشریت - رخنه ای جبران ناپذیر افکند.

۱۰. حذف اهل بیت «ع»، و به همراه آن، وارد کردن فلسفه ها و عرفان های بیگانه به حوزه اسلام، و ترویج نحله ها و افکار اختلاف آفرین، باعث گشت تانۀ تنها «تأله قرآنی» خالص، در میان اُمّت همه گیر نشود، بلکه در کنار تأله قرآنی، تأله های وارداتی دیگر پدید آید و در اُمّت تفرقه افکند، و مسلمین را گروه گروه سازد، و هر گروهی را به دیدگاهی سرگرم دارد، و دشمنان را به هدف خود (تشکیل نیافتن اُمّت واحد قرآنی و جهانگیر نشدن اسلام) برساند. و این در حالی و زمانی است که معلّمین راستین معارف قرآنی، همه جا مطرودند و مهجور و محبوس... بلکه به گفته ابن خلدون: خونشان در سرزمین های اسلامی بر زمین جاری است (وطلت دماء اهل البيت في كل ناحية).

۱۱. تا اواخر قرن سوم و پس از آن، در شرق و غرب جهان اسلام - که باید جهانی متحد می بود - با انشعاب هایی تحمیلی (در تربیت و تأله)، مواجه هستیم، از جمله:

۱. تأله کلامی (اشعری، معنزی، ماثریدی...)
۲. تأله ظاهرگرایانه حدیثی (حنبلی، ابن حزم ظاهری و...)
۳. تأله رهبانیت زده فردی (ربیع بن خثیم... زهاد ثمانیه)
۴. تأله سلوک گرایانه صوفی، به سلوک صناعی (سفیان ثوری، جنید بغدادی و...)
۵. تأله فلسفی مشائی (فارابی، ابن سینا...)
۶. تأله عرفانی اشراقی (سهروردی...)
۷. تأله عرفانی نظری (قشیری...)
۸. تأله باطن گرایانه اسماعیلی (فلسفه اسماعیلی)
۹. تأله عرفانی - فلسفی صدرائی (حکمت متعالیه)
۱۰. (و در کنار همه)، تأله قرآنی - اوصیائی، در میان اصحاب ائمه اطهار «ع»، و عالمان سره گرای شیعی.

۱۲. پاسداری و مصونیت بخشیدن به نظام معارف و تربیت و سلوک و تأله قرآنی ایجاب می‌کرد که به ردّ و نقد نحله‌ها و افکار معارض با قرآن کریم یا غیر منطبق با قرآن پرداخته شود. این کار بسیار مهم و حیاتی، در فرهنگ و حیاتی، در فرهنگ و حیاتی، نخستین بار، به طور رسمی و قاطع، از حوزه حضرت امام صادق(ع) آغاز گشت، و شاگرد و تربیت شده خاص آن حضرت، و مکتب شناس بزرگ شیعه، جناب هشام بن حکم بغدادی(م: بعد از ۱۷۰ق)، ردی بر ارسطو و توحید فیزیکی آتنی و فلسفه یونانی نوشت (الردّ علی أرسطاطاليس فی التّوحد).

۱۳. با توجه به این مقدمات مختصر، اهمیت کتاب «بیان الفرقان» و نهضت «مکتب تفکیک»، در راه پاسداری از بزرگترین سرمایه انسان متکامل، یعنی تربیت و تأله صحیح (تربیت و تأله قرآنی) به خوبی روشن می‌شود.

۱۴. التقاط و اختلاط (در هم آمیزی افکار)، مایه هر تفکر را می‌سوزاند. افلاطون، در حوزه تفکر افلاطونی، افلاطون است و ارزش خود را دارد؛ یعنی تا وقتی چارچوب افکار او درهم ریخته نشود، و ویژگی‌های اندیشه او محفوظ بماند. همچنین است ارسطو و هر متفکری یا هر مکتب فکری از قدیم و جدید و شرق و غرب.

۱۵. اگر ارسطو را به دنیای «مُثل» و ایده‌ها بکشانیم... یا افلاطون را به تفسیر فیزیکی ارسطو از جهان متقاعد سازیم... هر دو را از ارزش خویش انداخته‌ایم؛ نه افلاطون ارسطویی افلاطون است، و نه ارسطوی افلاطونی ارسطوست. این است که قرآن فلسفی یا عرفانی نیز، قرآن نیست، فلسفه و عرفان است. و از اینجاست که صاحب نظران گفته‌اند: «تفاسیر و شروح جناب صدر المتألّهین بر آیات و احادیث، دنباله فلسفه ایشان است». ملاحظه می‌کنید، که در قلمرو متفکران بشری و نحله‌های فلسفی و عرفانی نیز نمی‌توان مرز شکنی کرد، و التقاط سرایی نمود، و به ملغمه سازی پرداخت، تا چه رسد به حوزه وحی الهی و نوامیس انبیائی؟...



۱۶. و از تأمل در این مسائل، معنای سخن شیخ اعظم انصاری - قدس - خوب فهمیده می شود. شیخ انصاری (که به «شیخ اعظم» معروف است، و به زبان اهل نظر «امام علامه»، «فدوة المحققین» و... خوانده شده است)، یکی از چند اسطوانه فکر و فرهنگ، تأله و سلوک، فقه و اصول و اجتهاد، و معرفت و اخلاق و عقاید در موجودیت تشیع است.

وی چنین می گوید:

«و قد أشرنا هنا (و فی أول المسألة)، إلى عدم جواز الخوض، لأستكشاف الأحكام الدینیة، فی المطالب العقلیة، و الأستعانة فی تحصیل مناط الحكم... لأن أنس الذهن بها یوجب عدم حصول الوثوق بما یصل إليه، من الأحكام التوفیقیة... و أوجب من ذلك، ترك الخوض فی المطالب العقلیة النظریة، لأدراك ما یتعلق بأصول الدین، فانه تعریض للهلاك الدائم، و العذاب الخالد».

- در اینجا (و در آغاز مسئله) اشاره کردیم، که پرداختن به مطالب فلسفی، و کمک جستن از آن مفاهیم، برای بدست آوردن «مناط» احکام، و کشف مناط بدان وسیله جایز نیست... زیرا انس گرفتن ذهن به این مفاهیم و اصطلاحات، سبب می شود تا انسان در احکام توفیقی به اطمینان نرسد.

... واجب تر از پرداختن به مطالب فلسفی در استنباط احکام، نپرداختن به این مطالب است، در مسائل مربوط «اصول دین»، زیرا این کار (رجوع به فلسفه و کمک گیری از مفاهیم فلسفی در اعتقادات)، سبب گرفتاری انسان به هلاکت و شقاوت ابدی و عذاب خالد الهی است.

۱۷. گمان نمی کنم، در این مقدمه اختصاری، برای اثبات ضرورت فرق گذاری میان معارف و حیانی و مفاهیم بشری (فلسفی یا عرفانی)، به سخنی بیش از این نیاز باشد.

به وضوح می بینیم که شماری از فلاسفه و عرفای اسلامی، نه تنها مرزبانی نکرده اند و حدود ماهوی تعالیم الهی را مصون نداشته اند، بلکه به مرزشکنی پرداخته اند، و بنابر تمایلات یا استنباطات خویش، به تأویل، التقاط، ملغمه سازی دست یازیده اند؛ کاری خارج از هنجارهای شناختی، مبانی علمی، روش های پژوهشی، ملکات عقلی و میزان های شرعی.

۱۸. چگونگی های یاد شده، در حد خود فاجعه بار است، زیرا استقلال و استغناى معارفى وحى را مخدوش مى کند، و تبیین وحى را نیازمند به افکار بشرى نشان مى دهد، که شیخ انصارى آن را موجب هلاکت دائم و عذاب همیشگى دانسته اند. گذشته از این، فضای واحد و منسجم تعالیم و حیانی را خط خط مى کند و درهم می ریزد، و موجب همه گونه سقوط، در حوزه ادراکات و حیانی می شود؛ که اگر فرض کنیم نتوان آنها را خالص فهمید، دست کم می توان غیر التقاطی درک کرد.

۱۹. این حوادث تکلیف آور بود که «متکلمان بزرگ شیعه، چون شیخ طوسى و... سعى کردند، خداشناسى قرآنى بنا کنند. و در این خصوص مقلد فیلسوفان و پیرو آن ها نباشند...».

۲۰. و در قرن گذشته، بزرگانى - مؤید به تأییدات الهی و برخوردار از عنایات مهدوی «عج» - در حوزه خراسان و در نشئه رضویه، نهضتى شناختی و بزرگ به پا کردند. پس از پی ریزی این نهضت علمى به وسیله عالم ربانى، و معارف شناس قرآنى، میرزا مهدى اصفهانى (م ۱۳۶۵ ق)... استاد تآله قرآنى و معارف و حیانی، شیخ مجتبى قزوینى خراسانى (م ۱۳۶۸ ق)، آن راه را تداوم بخشید و «مکتب تفکیک» را بنیان نهاد، و کتاب «بیان الفرقان» را عرضه کرد.

۲۱. از ویژگی های بسیار با اهمیت روش این متآله قرآنى، نقد فنى و فلسفى مطالب و مبانى فلسفه (نه تنها نقد اعتقادى و دینى)، و نشان دادن سستى آن مبانى، بویژه در برابر معارف و حیانی بود؛ که امروز این روش به وسیله استاد معارف و حیانی و مبانى تفکیکی آیه الله حاج سید جعفر سیدان خراسانى تعقیب می شود. و از ایشان نیز آثاری بسیار سودمند و استنادی انتشار یافته است.

۲۲. فلسفه اسلامى، ۸۰۰ سال بر «اصالت ماهیت» و مسائل متفرع بر آن تأکید کرد، و اکنون نزدیک ۳۰۰ سال است - در روش صدرائى تأکید دارد بر اصلى عرفانى، یعنی «اصالت وجود» و مسائل متفرع بر آن، که بکلى متضاد با تفکر اصالت ماهوى است. در این فلسفه (فلسفه عرفانى)، نیز سخن از ۴ عنصر، ۷ فلک، ۱۰ عقل و مطالبی از این قبیل است؟! و

آیا این‌ها مسائلی قابل دفاع است؟! انتساب این مسائل به اسلام، مایه افتخار است؟! و انطباق دادن قرآن کریم با این «ترهات» جایز است؟!

۲۳. از این جاست که بزرگانی بسیار، از جمله، علامه رفیعی قزوینی، علامه طباطبائی، عدم انطباق فلسفه و عرفان را با مرادات قرآنی، مورد تأکید قرار داده اند. بدین گونه، حرکت «بیان الفرقان»، گامی بزرگ، در راه استوار سازی مبانی قرآنی به شمار می آید.

۲۴. نباید توقع داشت که «بیان الفرقان» نیز پر از عبارات و مطالب فلسفی و عرفانی باشد. شیخ استاد می گفتند، مطالب فلسفی و عرفانی در کتاب‌های بسیاری آمده است، ما چرا دوباره کتاب‌های خود را از آنها پُر کنیم؟ ما درصدد بیان معارف قرآنی - اوصیائی هستیم. این است که این کتاب، در مقایسه با کتب فلسفی، عرفانی، کلامی و حتی تفسیری، کتابی متفاوت است.

۲۵. توجه به زبان هر مکتب، برای فهم آن مکتب ضروری است. شما یک بار «صحیفه سجادیه» را، نه بعنوان «دعا»، بلکه بعنوان فصل‌هایی از علم و معرفت بخوانید؛ ببینید چه می فهمید؟ چیزهایی که از خواندن آن صحیفه مبارکه به نام دعا نمی فهمیدید! «بیان الفرقان» را باید با لسان معارفی فهم کرد؛ نه لسان فلسفی، کلامی، عرفانی و...

۲۶. عمده مطالب این تألیف، نوشته‌هایی است که شیخ استاد، برای درس مرقوم می داشتند؛ و خود می فرمودند که من به جهات لفظی و ادبی چندان توجهی ندارم. از این جهت، گاه نشر کتاب سنگین است و حتی مندمج... و نسق دادن به مطالب و منقولات، دارای وجهی خاص... لیکن هیچ‌گاه نباید عظمت محتوی و تصنیف (رده بندی مطالب) در این کتاب، مغفول بماند! در جلد اول، به بیان فرق (هشت فرق)، میان توحید قرآنی و توحید فلسفی و عرفانی توجه کنید! در جلد سوم، در تمهید «اصول خمسه» برای تبیین معاد قرآنی، دقت فرمایید!

۲۷. در علوم تألهی، اگر کسی زبان اصطلاحات بشری را ملاک قرار دهد، از رسیدن به حقایق علم الهی و دقایق الهیات فرا اصطلاحی، محروم خواهد ماند؟ آیا در همه میراث موجود در فرهنگ بشری، در سراسر کره ارض، متنی غنی تر، عجیب تر، آفاق آفرین تر، حقایق آموز تر، معرفت خیز تر، لطیف تر، خدا نشان تر، و... از «دعای عرفه» حضرت سید الشهداء، امام حسین (ع) پیدا می شود؟ و آیا کجا در متون فلسفی و آثار عرفانی، شبیه چند جمله آن دعا دیده می شود؟ دعایی که چون آن را با توجه می خوانی، می بینی که گویا از بامداد ازل می آبی، و از رشحات آفرینش آکنده ای، و گویی با همه کائنات ازل و ابد، به دیدار خداوند رفته ای...

و آیا در این دعای عظیم و «توحید نامه کبیر»، یک اصطلاح فلسفی با تعبیر عرفانی یا... وجود دارد؟

۲۸. آری، «شفا»، «حکمة الاشراق»، «مفتاح الغیب»، «منازل السائرین»، «تجريد الکلام»، «قبسات»، «شوارق»، «بارز شدن ولی «بیان الفرقان»، بیان الفرقان است، شاید هیچ کتابی، از آنچه در دو سه قرن اخیر نوشته شده است، مانند این کتاب ما را به مبانی قرآنی و مکتب اوصیائی، سوق ندهد و نزدیک نسازد.

۲۹. جلد اول «بیان الفرقان» در بیان توحید قرآنی، شصت سال پیش در مشهد، به اهتمام حاج شیخ عبدالله واعظ یزدی چاپ شد (۱۳۷۰ ق - چاپ خانه خراسان).  
جلد دوم (نبوت قرآنی)، به اهتمام حاج شیخ محمد آخوندی، مدیر دارالکتب الاسلامیه (تهران - ۱۳۷۱ ق) به چاپ رسید.

جلد سوم (معاد)، به اهتمام حاج شیخ عباسعی اسلامی، مدیر «جامعه تعلیمات اسلامی» (تهران - ۱۳۷۳ ق) انتشار یافت.

جلد چهارم (امامت)، به اهتمام این جانب، و هزینه گزاری حاج میرزا اسدالله اسکندری (مشهد ۱۳۷۵ ق) نشر گشت.

جلد پنجم (غیبت، رجعت و شفاعت)، به اهتمام حجة الاسلام، حاج شیخ موسی خسروی (مشهد ۱۳۸۰ ق)، طبع گردید.

و اینک، مؤسسه «حدیث امروز» (قزوین)، آن مجلّات را (که با وسائل قدیم و در قطع‌های مختلف، و حروف چینی و صحافی شمیزی منتشر شده بود)، به صورت مطلوب، با امکانات روز، در یک جلد، و با صحافی عالی منتشر می‌کند. فاضلانی که طالب کتاب بودند، کمتر به تهیه آن موفق می‌شدند؛ از این رو این چاپ، خواستار بسیاری خواهد داشت؛ لیکن توجه به آنچه در بند بعد به عرض می‌رسانم ضروری است.

۳۰. عالمان تفکیکی، و معتقدان به معارف غیر التقاطی، که به کتاب «بیان الفرقان» توجهی خاص دارند می‌گویند: این کتاب باید با تعلیقات، تکمیلات و توضیحاتی چند (که چه بسا به حجم خود کتاب برسد) منتشر شود، مانند آنچه شهید مطهری، در مورد کتاب «روش رئالیسم» استاد خود علامه طباطبائی انجام داده است، که در «مکتب تفکیک» به آن اشاره کرده‌ام.

نظر تفکیکان مزبور، در این باره - بحق - سخت گیرانه و درست است، اما اینک این کتاب به کمک تنی چند از فاضلان تفکیک شناس با صلاحیت، و به خصوص زیر نظر حضرت آیه الله سیدان - حفظه الله تعالی - مورد پژوهش و تحقیق قرار گرفته است و منتشر می‌شود.

بنابراین، بر خواستاران حقایق و معارف حق غیر التقاطی لازم است که (تأکید می‌شود) از مطالعه آن چاپ - به هنگام نشر - غفلت نکنند.

محمد رضا حکیمی

تهران - زمستان ۱۳۸۷